

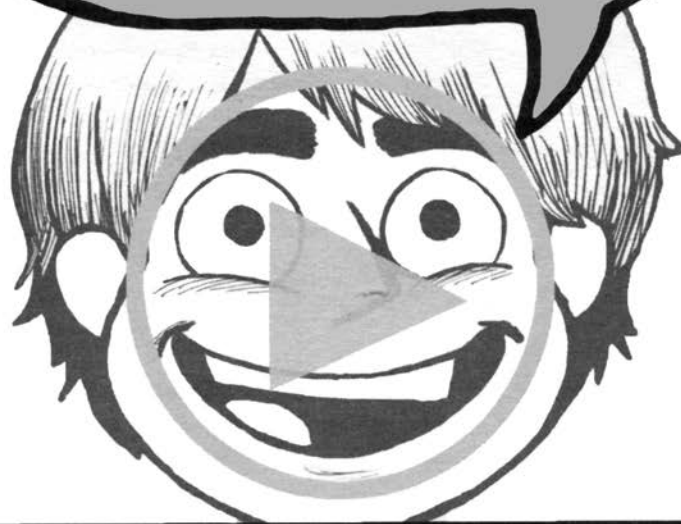
خدا جون سلام به روی ماهت...

من جوکم  
من حتی توی تلویزیون  
هم جوکم



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

حقى نوى تلو يزيون هم  
من جوكم  
يك داستان نوجوانانه



جيهز پترسون  
و كريس گرابنستين  
زهرا غفارى

تقديم به خنده،  
که بزرگ‌ترین معجزه است...  
زغ

بخش یک  
قصه‌ی ما به سر رسید؟



## فصل ۱



### تلویزیون؛ آره یا نه؟

سلام! من جیمی گریم<sup>۱</sup> هستم و از ته دل دعا می‌کنم شما هم بیننده‌ی برنامه‌ی تلویزیونی جدیدم باشید؛ البته اگه آخرش بتونم یه برنامه بسازم. ببینید، موضوع از این قراره که وقتی من توی مسابقه‌ی نمکی‌ترین بچه‌کمدین دنیا، که توی هالیوود برگزار می‌شد، برنده شدم، یکی از جایزه‌هام این بود که ستاره‌ی برنامه‌ی تلویزیونی مخصوص خودم توی شبکه‌ی بی‌ان‌سی<sup>۲</sup> باشم.

اما ممکنه هیچ‌وقت این فرصت نصیبم نشه، چون - بیاین

روراست باشیم - کلی کار تلویزیونکی هست

که من از پششون برنمی‌آم. برنامه‌ی پلیسی که دیگه هیچی؛ من اصلاً در تعقیب آدم‌بدها توی کوچه‌پس‌کوچه‌های تاریک استعداد ندارم.

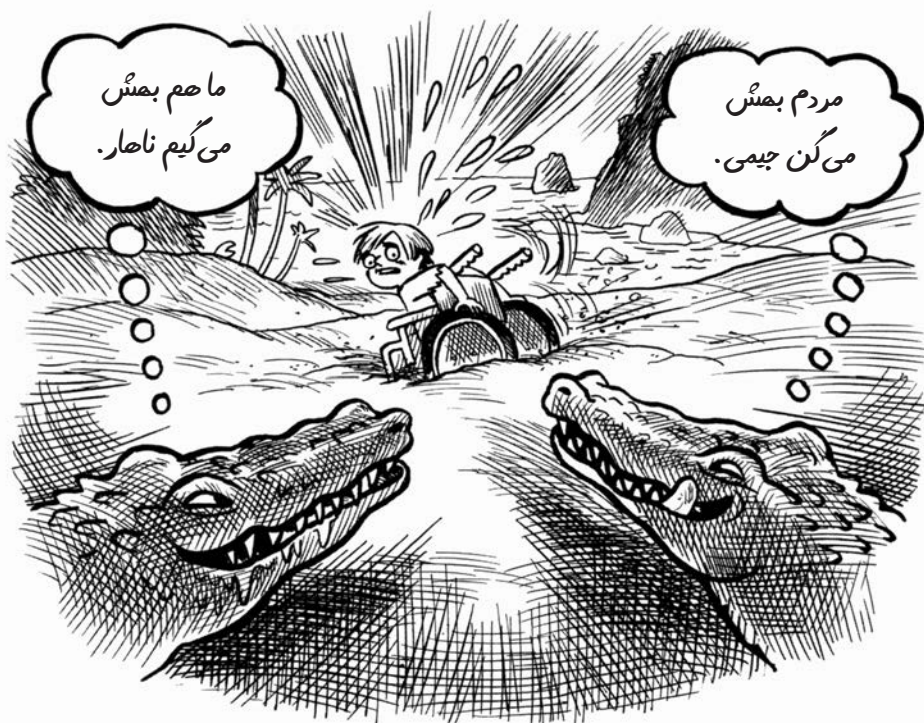
عذر می‌خوام رفقا،  
می‌شه برگردید تا این جا  
دستگیرتون کنم؟  
واقعاً ممنون می‌شم!



1- Jamie Grimm

2- BNC

توی این برنامه‌های آخرین بازمانده هم کاری ازم بر نمی‌آد. مخصوصاً  
اگه برنامه‌شون توی یه جزیره با کلی شن و ماسه باشه.



آره! واقعاً دوست داشتم برم هالیوود اما خونه‌ی واقعی من لانگ‌بیچ  
توی لانگ‌آیلند. واسه همین هم دوباره برگشته‌م به جوک‌ترین جای  
روی زمین: مدرسه‌ی راهنمایی.

از شانس خوب، چندتا رفیق معرکه دارم. اول از همه منظورم جیمی پیرس<sup>۱</sup> و جویی گاینوره<sup>۲</sup>. این دوتا پسر بیشتر صبح‌ها تا مدرسه باهام قدم می‌زنن.

حُب... اون دوتا قدم می‌زنن و من سُر می‌خورم.

اما معرکه‌ترین چیز در مورد گاینور و پیرس اینه که هیچ‌وقت خدا طوری باهام رفتار نمی‌کنن که انگار باهاشون فرق دارم یا از کار افتادم (از این کلمه متنفرم... حس می‌کنم اسب مسابقه‌م). یه بار گاینور بهم گفت: «تو فقط یه کم از مون کوتاه‌تری رفیق.»

هر وقت به یه سربالایی تند می‌رسیم، گاینور و پیرس زود نمی‌دوئن برن پشت سرم و طوری هُلُم بدن که انگار یه بچه‌م که توی کالسکه نشسته. خیلی عادی دسته‌های ویلچرم رو می‌گیرن و بدون این که به روی خودشون بیارن، خیلی آرام کمکم می‌کنن.

جیمی پیرس از اون نابغه‌های درجه‌یکه. خیلی باهوشه. یه بار بهم گفت فیل تنها پستانداریه که نمی‌تونه بیره. بعد من یادش انداختم: «البته فیل و من.»

جویی گاینور؟ اونم درجه‌یکه. کلاً دوست داره لبه‌ی تیغ زندگی کنه. سر تا پاش پر از تتو و حلقه و از این گل‌میخ‌های فلزیه. همین چند وقت پیش داد واسه‌ش یه دونه حلقه توی لاله‌ی گوشش بندازن. الان لاله‌ی گوشش شده شبیه یه میگو که زده باشنش سر سیخ.

---

1- Jimmy Pierce

2- Joey Gaynor



هر روز صبح توی راه مدرسه‌ی راهنمایی لانگ‌بیچ، از جلوی یه مدرسه‌ی ابتدایی رد می‌شیم.

تا بچه‌ها ما رو می‌بینن، بدو بدو جمع می‌شن توی زمین بازی و از لای سیم توری بلند بلند واسه‌م جوک می‌گن. بیشتر جوک‌ها شون خیلی لوس و بی‌مزه‌ست، اما خود بچه‌ها باحالن.

تازه، همین‌ها بودن که توی مسابقه‌ی نهایی نمکی‌ترین بچه‌کم‌دین دنیا بهم رأی دادن.

واسه همین، معلومه که همیشه می‌ایستیم و به جوک‌هاشون گوش می‌دیم. حتی وقت‌هایی که معلوم می‌شه کارمون یه اشتباه بزرگ بوده.



## فصل ۲



### خندیدن با پشتِ هوا شده

امروز یه ذره دیرمون شده، اما بچه‌ها همین‌جور دارن واسه‌مون جوک می‌گن.


بهشون می‌گم: «فقط یه جوک دیگه.»

یه دختره که موهای قرمز و صورت کک‌مکی داره بهم می‌گه: «آهای جیمی، می‌دونی چرا بازیکن‌های گلف دوتا لباس رو هم می‌پوشن؟»  
«نه، نمی‌دونم. چرا؟»

«چون ممکنه یکی‌ش سوراخ بشه.»

حُب دیگه، بچه‌های کلاس چهارمی و پنجمی دارن جوک‌های مخصوص چهارمی‌ها و پنجمی‌ها رو می‌گن. بعضی وقت‌ها جوری ادا درمی‌آرم که یعنی از بس نمک دارن، روده‌بر شده‌م و کارم کشیده به تک‌چرخ زدن با ویلچر.

اما امروز یه اشتباهی می‌کنم. زیادی نزدیک جدول کنار خیابون تک‌چرخ می‌زنم.



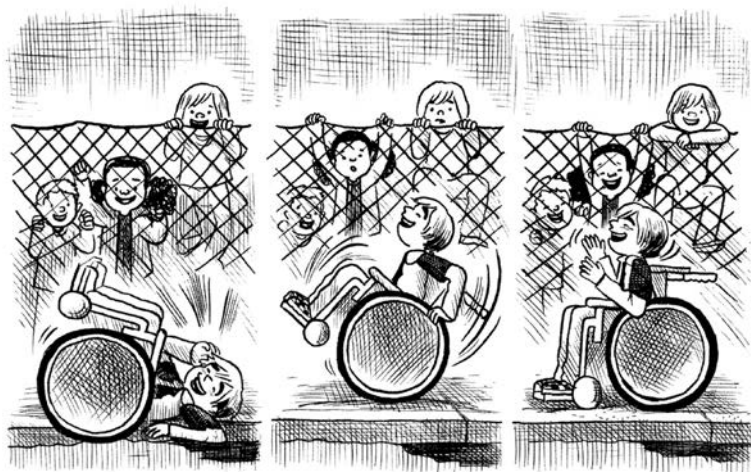
آهای جیمی،  
اون جوکه رو شنیدی که  
در مورد پشت بومه؟  
آه، بی خیال! ما که قدمون  
بهش نمی رسه.

جیمی می دونی اگه دماغت  
اون قدر رشد کنه که برسه به  
زمین، چی می شه؟

نه، نمی دونم.  
چی می شه؟

مجبور می شی با  
بوی پاهات کنار  
بیای!

گاینور و پیرس از روی زمین بلند می‌کنن و خیلی عادی برم می‌گردونن روی صندلی‌م. این هم یه دلیل دیگه واسه این‌که عاشق مدرسه رفتن با این دوتا ساقدوش همیشگی هستم.



موقعی که داشتم پشتک‌وارو می‌زدم، سروکله‌ی دوستمون گیلدا گُلدا هم با دوربین فیلم‌برداری‌ش از اون طرف خیابون پیدا شد. گیلدا همیشه‌ی خدا داره فیلم خنده‌دار می‌سازه. بعضی وقت‌ها هم من نقش اول فیلم‌هاش هستم... حتی وقت‌هایی که نمی‌دونم داره ازم فیلم می‌گیره. گیلدا می‌رسه بهمون و می‌گه: «عجب پشتک بامزه‌ای زدی جیمی. اگه یه وقت به‌خاطر قضیه‌ی معروف شدنت باد برت داشت، فیلم کَلّه‌پا شدنت

رو می‌ذارم روی اینترنت. اصلاً شاید بفرستمش واسه تی‌ام‌زدا.»  
لبخند می‌زنم و می‌گم: «دمت گرم.»  
البته من نگران این نیستم که گیلدا فیلمش رو بذاره روی اینترنت.  
چون هیچ‌کس نگاهش نمی‌کنه. من که دیگه آدم‌معروف نیستم. من  
فقط یه بچه‌م که روزی روزگاری توی یه مسابقه‌ی تلویزیونی جوک‌گفتن  
اول شده.  
بچه‌ای که باید حواسش باشه زیادی نزدیک جدول کنار خیابون  
تک‌چرخ نزنه. مخصوصاً اگه زیر پاش یه چاله‌ی آب باشه.  
حالا باید کل روز این لباس‌های آب‌کشیده رو تحمل کنم.

---

۱-TMZ: یک وب‌سایت اینترنتی که اخبار شخصی بازیگران و اشخاص معروف را منتشر می‌کند.

## فصل ۳



### جلیقه‌ی ضد قلدر

گیلدا، گاینور، پیرس و من توی راهروی مدرسه هژه‌و کِره می‌کنیم و می‌ریم طرف کمد‌ها.

همه‌ی تابلوهای خوش اومدی به خونه و جیمی = نمک رو جمع کردن. دیگه خبری از بادکنک و کاغذرنگی نیست. فقط یه کارت تبریک هنوز به در کمدم آویزونه که اونم چسبش حسابی شُل شده و به‌زور خودش رونگه داشته. گمونم می‌تونید اسم این بخش از زندگی‌م رو بذارید یه جیمی معمولی. حُب بعد از این‌که بزرگ‌ترین آرزوتون تبدیل شد به واقعیت، دیگه چی‌کار باید بکنید؟ الان یعنی من بعد از برنده شدن اون مسابقه، دیگه توی مدرسه به نقطه‌ی اوج رسیده‌م؟ اگه بی‌ان‌سی هیچ‌وقت دلش نخواد یه برنامه با شرکت یه بچه‌ی نمکی روی ویلچر بسازه چی؟ یعنی دیگه از این‌جا به بعد افتادم توی سرازیری؟

اگه این‌جوری باشه، حداقل می‌تونم بقیه‌ی مسیر رو دنده‌خلاص برم. مخصوصاً اگه پسرخاله‌م استیو کازگرو، خبیث‌ترین قلدر مدرسه هم

یه هُلی بهم بده. البته الانش هم داره همین کار رو می‌کنه.

اوف!

ولی من دیگه اصلاً از استیو نمی‌ترسم، چون یه اسلحه‌ی خفنه محرمانه پیدا کرده‌م که می‌تونم باهاش استیو رو شکست بدم: اسلحه‌ی شیوخی. اگه نظر من رو بخواید، با چندتا نیش دقیق می‌شه باد یه قلدر رو خالی کرد.

واسه همین وقتی می‌آدم سمتم تا به خیال خودش لباسم رو بکشه سرم، بهش می‌گم: «پسر تو واقعاً کارت توی لباس‌کشی حرف نداره. ببینم، نکنه توی خونه روی خودت امتحان می‌کنی؟ واسه همینه که همیشه این قدر عجیب و غریب راه می‌ری؟»



وقتی دارم همون بلایی رو سراسِتیو کازگرو می‌آرم که خودش همیشه سرم می‌آره، سروکله‌ی یه بچه‌ی جدید توی راهرو پیدا می‌شه. یه فلتشن که اندازه‌ی کل دخترهای گروه تشویق مدرسه، موی بور داره. استیو رو می‌زنه کنار و از اون بالا به من چشم‌غره می‌ره.



«تو جیمی گرمی، نه؟»  
 لبخند می‌زنم. «از کجا من رو شناختی؟ از قیافه‌م یا ویلچرم؟»  
 «از دهن گل‌وگشادت.»

خُب، گمونم نمی‌شه با غولی که امروز اشتباهی اون طرف ساقه‌ی لوبیا<sup>۱</sup> بیدار شده، دل داد و قلوه گرفت.

می‌گه: «من لارس یوهانسنم. تازه با خانواده‌م از مینه‌سوتا<sup>۲</sup> اومدیم این‌جا.»

فکر کنم این یوهانسن (که اتفاقاً هم قد و قواره‌ی خود ایالت مینه‌سوتا است) باید اهل اسکان‌دیناوی<sup>۳</sup> باشه. اصلاً هم جای تعجب نداره اگه یه رگ و ایکینگ داشته باشه؛ رگ غارتگر و چپاولگر.

لارس داره واسه خودش حرف می‌زنه: «من کشته‌مُرده‌ی پتی وروره<sup>۴</sup> بودم. پونزده بار بهش رأی دادم. عدد مربوط بهش رو اون قدر فشار دادم که گوش‌م شکست.»

محض یادآوری واسه تون بگم که پاتریشیا دامبروسکی<sup>۵</sup> - که اسم خودش رو گذاشته پتی وروره - یکی از اون کم‌دین‌هاست که من توی هالیوود شکستشون دادم. توی اون مسابقه، مردم آمریکا تلفن‌هاشون رو برداشتن و درست مثل مسابقه‌ی استعدادهای آمریکایی<sup>۶</sup> رأی دادن. پاتریشیا دامبروسکی توی شهر موس‌لیک ایالت مینه‌سوتا زندگی می‌کنه. یه حس عجیبی بهم می‌گه این بچه‌ی تازه‌وارد، رفیق‌مون لارس (که گمونم به سوئدی یعنی گنده)، همون گوزنیه که اسم دریاچه رو از روش انتخاب کرده‌ن<sup>۷</sup>.

---

۱- اشاره به غول داستان جک و لوبیای سحرآمیز.

2-Minnesota

۳- منطقه‌ای در شمال اروپا که شامل کشورهای دانمارک، نروژ و سوئد می‌شود.

4-Chatty Patty

5-Patricia Dombrowski

6- America's Got Talent

۷- موس‌لیک (Moose Lake): در زبان انگلیسی ترکیبی از دو واژه‌ی گوزن و دریاچه است.



## برگردیم عقب



به من رأی بدید!  
مخصوصاً آنکه اسمتون لارسه  
و مخصوصاً آنکه دو متر قد و  
صد و پنجاه کیلو وزن دارید و  
مخصوصاً آنکه دلتون می‌خواد  
جیمی گریم رو مثل یه حشره‌ی  
لعتنی له کنید!

یوهانسن خم می‌شه و چشم‌توچشم می‌شیم. از بوی دهنش می‌فهمم  
واسه صبحونه سیرترشی خورده.

«پتی باید شکستت می‌داد.»

هیچی نمی‌گم، فقط آب دهنم رو قورت می‌دم.

«اما خیالی نیست. به جاش خودم شکستت می‌دم.»

«هوی!» استیو کارگرو به حرف اومده: «وایسا اول برسی! جیمی گریم

مال منه.»

یوهانسن به استیو می‌گه: «تو دیگه کی هستی؟»

«کارگرو. سه ساله که پشت سر هم شاخ‌ترین قلدر مدرسه‌م. آگه دلت

می‌خواد مُشتی چیزی بزنی، باید وایسی توی صف. پشت سر من.»

«باشه. اتفاقاً آگه برم پشت سرت، راحت تر می تونم برات لگد حواله کنم.»  
 دو ثانیه بعد، استیو عین مایه‌ی کتلت پختن زمین می شه.  
 بعد نوبت منه. با یه هُل چهار چرخم می ره هوا و چشمم می مونه روی  
 مهتابی های سقفی. دوباره.  
 آره، قشنگ عین روزگار قدیم. فقط الان باید از یه قلدر جدید بترسم.  
 ولی آگه گفتید چی؟ این دفعه استیو کازگرو هم باید بترسه!




## فصل ۴



### پیش به سوی غذاخوری

بعد از این که لارس یوهانسن چیزی که به خیال خودم دستگاه شکست‌ناپذیر ضدقدری جوک‌محور بود رو نابود می‌کنه، دقیقاً می‌دونم بعد از مدرسه باید کجا برم: غذاخوری ساحلی عمو فرانکی! جونم. باید مطمئن بشم هنوز کارم درسته یا نه. وقتی می‌گم «کارم درسته» منظورم در زمینه‌ی خندوندن مردمه، نه کله‌پا شدن.

همون جور که احتمالاً خودتون می‌دونید، غذاخوری عمو فرانکی حسابی تغییر کرده و اسباب‌اثاثیه و شکل و قیافه‌ش عوض شده. دلیلش هم اینه که توی طوفان چند ماه پیش، غذاخوری عمو فرانکی از حالت کنار دریایی تبدیل شد به غذاخوری زیر دریایی! در ضمن عمو فرانکی، بی‌پرو برگرد، دوست‌داشتنی‌ترین فامیلیه که دارم.



به نظرت سفیر سوویا  
همون سفیر معمولی  
نیست که خودش رو  
زیادی تعویل گرفته؟